

یزید و یزد، شمر و شمیران

عبدالنبی قییم

چندی پیش دوستی ویدئویی برای من ارسال کرد که ظاهراً گوشه ای از یک برنامه تلویزیونی از شبکه استانی خوزستان درباره تاریخچه دورق بود. امیدوارم این فیدئو و این فیلم متعلق به شبکه استانی نباشد، اما اگر این چنین باشد، واقعاً مایه تأسف است، که چرا سیمای خوزستان در تهیه چنین برنامه هایی دقت لازم را بعمل نمی آورد و تهیه آن ها را به افراد بی سواد و یا کم سواد و احياناً مغرض واگذار می کند.

در این فیلم گوینده آن، دورق را محل زندگی طایفه ای دورکی قلمداد می کند. البته از آن جایی که او بهتر از هرکس می داند این سخن بی پایه و اساس است به شنونده نمی گوید این طایفه دورکی کی و در چه دوره ای در دورق مسکن داشته است.

وقتی من این سخن را شنیدم به یاد دوران کودکی و نوجوانی افتادم که در آبادان و در مرکز شهر و دقیقاً لب شط آبادان شخصی بود به نام هاشم سیاه. این هاشم سیاه که در آن دوره یعنی دهه چهل شمسی در حدود چهل سال یا بیشتر سن داشت و همیشه لب شط حضور داشت و کودکان و نوجوانان بسیار از او می ترسیدند، ظاهراً او نگهبان و مراقب لنج هایی بود که کنار شط لنگر انداخته بودند. هاشم در اصل سیاه نبود اما تابش اشعه آفتاب و گرمای آبادان او را سیاه کرده بود. یکی از کارهای هاشم سیاه این بود که هر وقت پولی به دست می آورد، دم غروب چیزی می خورد و پس از مست شدن می آمد بازار پارچه فروش ها و با صدای بلند فریاد می زد: کی میگه یزید عرب است؟ یزید مال یزد است. کی میگه شمر عرب است؟ شمر مال شمیران است. ما دیگر حکایت او و سخنان او را می دانستیم. هاشم سیاه بر مبنای تشابه کلمات و تشابه لغوی و آن هم در حال مستی به این نتیجه خنده آور رسیده بود.

همان زمان برادر بزرگ تر من یک همکلاسی داشت به نام جهانگیر که اصالت اهل خمام بودند، خمام بخش کوچکی است بین رشت و انزلی. این جهانگیر وقتی سخنان هاشم سیاه را می شنید بیش از همه می خندید و به قول معروف از خنده روده بر می شد. و جالب اینجاست که هر وقت حرف های هاشم سیاه را می شنید گویی برای بار اول است که این جملات بی سروته را می شنود و قهقهه خنده او بازار را فرا می گرفت.

پس از مدتی از او پرسیدم: داستان خنده شما چیست؟ هر بار که این حرف ها را می شنوی خیلی می خندی؟ جهانگیر که خدا او را بیامرزد گفت من به حرف های هاشم سیاه نمی خندم، بلکه به حرف های یکی از فامیل های مادرم می خندم. آخر مادر من اهل لنگرود است و یکی از بستگان مادرم کمی خل تشریف دارد، هر وقت می آید خانه ما از لنگرود و مردم لنگرود صحبت می کرد و به گونه ای از مردم لنگرود حرف می زد که انگار اساس تمدن بشری از لنگرود است و لنگرودی ها بهترین، باهوش ترین، زرنگ ترین مردم دنیا هستند. آخرش هم می گفت همین شهر لنینگراد را در شوروی می بینید، این شهر را لنگرودی ها ساخته اند و به همین دلیل نام آن را لنینگراد گذاشته اند. جهانگیر می گفت: ما هرچه به او می گفتیم آقا این لنینگراد قبلاً اسمش سن پترز بورگ بوده و بعد از انقلاب 1917 روسیه اسمش را بر مبنای اسم رهبر انقلاب یعنی لنین به لنینگراد عوض کردند، قبول نمی کرد و آخر سر بین ما دعوا می شد. بعدها دیگر به او عادت کرده بودیم و هر وقت این صحبت را می کرد به او می

خندیدیم. جهانگیر می گفت این هاشم سیاه مست است که این حرف ها را می زند و فامیل ما هم کمی خل تشریف دارند.

در حقیقت این قبیل سخنان مضحک که بر اساس تشابه لغوی و مشابهت برخی حروف زده می شود از عقل سلیم به دور است. گوینده این سخن اگر مست یا خل نباشد، مرتکب دو عمل زشت شده است، گناه اول او این است که دروغ می گوید، و گناه دوم او دست کم گرفتن عقل و هوش شنوندگان و به تعبیری توهین به آن ها است، او قصد دارد با این کار مردم را فریب دهد.

واقعیت امر این است که «دورق» و «دورکی» حتی به اندازه یزید و یزد هم شبیه نیستند. در واژه دورق حرف "قاف" هست و در واژه دورکی حرف «کاف»، همین اختلاف کافی است تا عدم تشابه لغوی این دو واژه را ثابت کند. چون مردم دورق را دورقی می نامند و نه دورکی، کماینکه در حال حاضر نام فامیلی خاندان هایی از مردم دورق، دورقی است. فراتر از این مردم آبادان همه اهالی این خطه را دورقی می نامند.

ربط دادن دورکی به دورق بیشتر به یک لطیفه شباهت دارد. با وجود این برای نشان دادن حقایق تاریخی و برای نشان دادن بی سوادی و یا غرض ورزی برخی ها به منابع و مأخذ معتبر رجوع می کنیم. چون در تاریخ باید با سند و مدرک سخن گفت. هر سخنی که بدون مدرک و سند باشد و منبع آن ذکر نشود، از نظر علم تاریخ بی اعتبار است و پیشیزی ارزش ندارد. منابع هم باید معتبر باشد و هر مدرکی قابل قبول نیست.

طایفه دورکی یکی از طوایف بختیاری و از تیره هفت لنگ است (جن راف گارثویت، ص 86). بر اساس نوشته های نویسندگان کتاب تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، حمدالله مستوفی جغرافی دان، مورخ و نویسنده قرن هشتم هجری اولین کسی است که در سال 1330 میلادی در تاریخ گزیده از بختیاری نام می برد و محمد کاظم صاحب تاریخ عالم آرای نادری، نیز برای اولین بار در سال 1740 میلادی، از دوشاخه چهارلنگ و هفت لنگ ذکری به میان می آورد. او در ادامه از قول مینورسکی آورده است که این ها در اوایل قرن سیزدهم از شامات به ایران مهاجرت کرده، و به اتابک هزار اسب پیوستند (همان، ص 88)

مسکن و محل اقامت این مردم و در حقیقت قلمرو بختیاری نیز در رشته کوه های زاگرس و در مناطق کوهستانی است، که تل و ماهورهای مناطق جنوبی آن هزار تا هزار و پانصد پا از سطح دریا ارتفاع دارند و بلندترین قله آن یازده هزار پا و ارتفاعات آن بین چهار هزار تا هشت هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارند (هنری فیلد، ص 185). جن راف گارثویت در مبحث «جغرافیای قلمرو بختیاری» نیز همین سخن را می گوید و محل زندگی آن ها را رشته کوه های زاگرس می داند (ص ص 47-47)

او چند صفحه بعد با تأکید بر این امر طی دو مبحث متوالی، یکی «ترکیبات و ریشه های نژادی مردم زاگرس» و دیگری «استفاده مشترک از زمین در قلمرو زاگرس» بیش از هشت صفحه را به محل زندگی بختیاری ها در زاگرس اختصاص داده است (ص ص 62-69). نشیمنگاه طایفه دورکی همانند سایر قبایل بختیاری رشته کوه های زاگرس است و آن ها تا همین اواخر در این محدوده به بیلاق و قشلاق می پرداختند. به همین دلیل در سال های اخیر آن هایی که به شهرهای دیگر مهاجرت کرده اند، به ویژه به هنگام انتخابات، انجمن ها و گروه های مختلفی تحت عنوان «زاگرس نشینان» در این شهرها تشکیل داده اند.

حاج عبدالغفار نجم الملک که به سال 1299 هجری قمری به دستور ناصرالدین شاه برای برآورد میزان خسارت سد اهواز به این دیار سفر کرده است، گزارش مفصل و دقیقی از مشاهدات خود را در کتابی گردآوری کرده است.

و پس از نوشتن مشاهدات خود از شهر دزفول از منزل دوم یعنی شوشتر سخن می گوید و می نویسد: بختیاری در خاک خوزستان راه نداشت، ایلخانی حسین قلی خان از سالی که در خوزستان رخنه نموده مدت پنج ماه از زمستان و بهار ایلات بختیاری را می فرستد به صفحات خوزستان از حدود دزفول الی رامهرمز و اهواز در تمام چمنزارها پراکنده می شوند (ص 24). حاج عبدالغفار نه تنها سخنی از وجود بختیاری ها در این خطه نمی کند، بلکه می نویسد که این ها تا پیش از این در این خطه حضور نداشته اند و با ایلخانی حسین قلی خان پای آن ها به این دیار باز شد ، آن هم نه به عنوان اقامت بلکه برای قشلاق و به مدت پنج ماه زمستان و بهار.

احمد کسروی که در سال 1302 ش یعنی 97 سال پیش و در اوائل به قدرت رسیدن رضاخان به عنوان رئیس عدلیه خوزستان در شوشتر مستقر شد، درمبحث «آرامش خوزستان در زمان ناصرالدین شاه» همین سخن را تأیید می کند و می نویسد: از همان زمان ها {زمان ناصرالدین شاه} بختیاریان به خوزستان راه یافتند و آنجا را زمستانگاه خود گرفتند و چنانکه شیوه همه اینگونه مردم است به ده ها و آبادی ها آسیب فراوان می رسانیدند (پانصد سال تاریخ خوزستان، ص 187).

راه یافتن بختیاری ها به مراتب حدود دزفول تا رامهرمز برای قشلاق و چرای احشام پس از تعیین حسین قلی خان از سوی حکومت قاجار در سال 1276 هجری قمری به سمت ایلخانی بختیاری بود (گارثویت، ص 143) و در زمان حکمرانی مسعود میرزای ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه (1228- 1297 ش) به اوج خود رسید. این ها تا پیش از این حتی در اطراف شهرهای شمالی یعنی شوشتر ، دزفول، رامهرمز راه نداشتند، چه رسد به اهواز. دورق و آن طرف ها که جای خود دارد.

حاج عبدالغفار درباره رامهرمز می نویسد: صبح دوشنبه سوار شده به سمت رامهرمز، بعد از یک ساعت و نیم وارد شدیم حکومت رامهرمز به عهده جبار است شیخ آل خمیس پسر شیخ سلطان مقتول ، به سن چهل است. طایفه در شهر سکنی نمی گیرند بنه آن ها ده شمال غربی است به فاصله سه ربع فرسخ (ص 142). او چند صفحه بعد مرز بختیاری با رامهرمز را جانکی می داند و می نویسد: ملک جانکی با زنگنه که برزخ اعراب و بختیاری است (ص 1470). جانکی نیز بلوکی است که در پای کوه عظیمی واقع است به نام منگشت. و باغملک مرکز جانکی محسوب می شود، و ما می دانیم که باغملک در شرق رامهرمز واقع است و نزدیک به شصت کیلومتر با رامهرمز فاصله دارد.

حسین قلی خان نیز آن چنان ظلم و تعدی به مردم کرده بود که حاج عبدالغفار نجم الملک چندین بار در صفحات 47 ، 53 ، 106 کتاب خود از او به بدی یاد کرده است. در جایی می نویسد ایلخانی شخص ممسک و لئیم و قسی القلب و پر طمعیست (ص 106). احمد کسروی با استناد به کتابچه سرشماری شوشتر از فلاکت ها و بدبختی های ناشی از عمل حسین قلی خان سخن گفته ، که در حقیقت تأیید سخن نجم الملک است . او می نویسد: پیش از این در روستای دیمچه آبادی ها و دیه های بزرگ بود از دست اندازی لران بختیاریان آن آبادی ها به یک بار ویرانی یافتند که اکنون کسی را در آنجا نتوان یافت مگر برزگرانی از شوشتر که در آغاز فصل بارندگی از شهر سیاه چادر و بنه به آنجاها برده کشت زمستانی کرده بر می گردند تا بار دیگر به هنگام درو باز چادر و بنه برده حاصل و کشت را درو کرده و پاک نموده به شهر بیاورند (همان، ص 187). کسروی در ادامه سپردن مالیات آن نواحی به حسین قلی خان را سپردن گله به گرگ می داند و پس از ذکر ظلم ها و تعدیات ایلخانی و شکایت مردم می نویسد: ولی زمان ایلخانی چندان دیر نکشیده در همان سال 1299 که حاج عبدالغفار سفرنامه خود را نوشته ظل السلطان ایلخانی یعنی حسنقلی خان بختیاری را که به اصفهان آمده بود گرفته بکشت (همان، ص 188).

چهل سال پیش از این نیز به هنگامی که منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان و لرستان در سال 1258 قمری در تعقیب محمد تقی خان بختیاری بود، محمد تقی خان برای نجات جان خود به شیخ ثامر بنی کعب به دورق پناه آورد. محمد تقی خان در این اوضاع و احوال سخت و بحرانی، شیخ ثامر بنی کعب را تنها ملجأ و پناه خود در مقابل معتمدالدوله دانست، لذا با زنان و فرزندان و فامیل و بستگان از راه رامهرمز و بهمئی به فلاحیه شتافت و به شیخ ثامر کعبی پناه برد (همان، ص 169). چون عرب تسلیم پناهنده را خلاف مروت و جوانمردی می داند، از این رو شیخ ثامر، پناهنده خود محمدتقی خان را به معتمدالدوله تحویل نداد و معتمد الدوله بر شیخ ثامر لشکر کشید که در نهایت، به بهای شکست و آوارگی شیخ بنی کعب تمام شد.

نه تنها حاج عبدالغفار نجم الملک، بلکه احمد کسروی بر عدم وجود بختیاری ها تا پیش از این در این خطه صحنه گذاشته است. علاوه بر این ها جن راف گارثویت که تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری را نوشته و سر اوستن هنری لایارد که «سفرنامه لایارد و ماجراهای اولیه در ایران» را نوشته و در زمان شورش محمدتقی خان بختیاری در آن مناطق بوده و سرهنری راولینسون که در سال 1253 ق (1836 م) به عنوان مشاور نظامی در قشون دولتی همراه شاهزاده بهرام میرزا برادر بزرگ تر فتحعلی شاه بوده، هیچگونه سخنی از حضور بختیاری ها حتی در اطراف شهرهای دزفول و شوشتر نکرده اند.

امید است صدا و سیمای مرکز خوزستان در تهیه برنامه های بعدی دقت بیشتری بعمل آورد و به جای استفاده از افراد بی سواد و یا کم سواد و یا مغرض از کارشناسان و اهل فن بهره گیرد. کارشناسانی که فقط بر اساس مدرک و سند سخن گویند.

منابع:

- 1- حاج عبدالغفار نجم الملک، «فرنامه خوزستان» به کوشش محمد دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، سال 1341 ش
- 2- احمد کسروی «پانصد سال تاریخ خوزستان»، انتشارات گام پایدار، تهران، سال 1356
- 3- جن، راف گارثویت «تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری»، ترجمه مهراب امیری، نشر آنزان، تهران، سال 1373 ش
- 4- سر اوستن هنری لایارد «سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایرن»: ترجمه مهراب امیری، انتشارات وحید، تهران، سال 1367 ش
- 5- سر هنری راولینسون «سفرنامه راولینسون»، ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند، انتشارات